

گفتگوی شهروند با محمد علی عموی

کامبخش

معتبر ترین عضو رهبری حزب توده ایران

روزنامه شهروند بمناسبت ۶۶مین سال بنیانگذاری حزب توده ایران، گفتگوی تازه ای را با محمد علی عموی قدیمی ترین زندانی سیاسی ایران منتشر کرده است. خبرنگاری که این گفتگو را انجام داده، حاصل دیدار خود با عموی را داستان گونه تنظیم و شهروند نیز آن را منتشر کرده است. گفتگو بر محور چند پرسش درباره چند مقطع از تاریخ حزب صورت گرفته است که ما پاسخ های عموی را استخراج کرده و با حذف بخش مربوط به سالهای دانش آموزی عموی در کرمانشاه آن را در ادامه می آوریم.

محمد علی عمومی از افسران سازمان نظامی حزب توده ایران بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد بیش از ۲۴ سال در زندان شاه ماند و با انقلاب ۵۷ همراه با ۵ عضو دیگر سازمان نظامی از زندان بیرون آمد. عموی با آغاز فعالیت علنی حزب توده ایران پس از انقلاب عضو هیات سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب شد. در یورش اول به حزب توده ایران که در بهمن ماه ۱۳۶۱ صورت گرفت، عموی دستگیر و بار دیگر راهی زندان شد. این بار زندان جمهوری اسلامی. او نزدیک به ۱۳ سال نیز در زندان جمهوری اسلامی ماند. از قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ جان بدر برد.

پاسخ های او در برابر سئوالات خبرنگار شهروند را می خوانید:

« من انگیزه دکتر کشاورز را مثبت نمی دانم. مخالفت های او بیشتر برآمده از جاه طلبی هایش بود. او تحمل شداید و سختی های مبارزه را نداشت. او از بهترین پزشکان ایران بود و بسیاری از بیماران خود را نیز رایگان ویزیت می کرد. انسان بزرگی بود در حرفه خودش، اما در یک مبارزه سیاسی همه آدم ها از یک سنخ نیستند. انتقادات غیر اصولی به حزب وارد کرده بود. مسایلی که ربطی به حزب نداشت را مطرح می کرد. مثل داستان ترور دهقان که هیچ مدرکی مبنی بر دخالت داشتن حزب توده در آن نبود اما کشاورز اصرار می کرد که هست. کیانوری به لحاظ سابقه تشکیلاتی و خانوادگی مورد توجه کامبخش بود. کامبخش معتبرترین عضو رهبری حزب بود و کشاورز به نزدیکی این دو نفر و اعتماد کامبخش به کیانوری حسادت می کرد. این حسادت ها در حالی بود که کشاورز اساسا در حزب فعالیت زیادی نداشت. او روشنفکری آرمانگرا بود اما در انتخاب های درونی ارکان حزب اگرچه سابقه اش از کیانوری هم بیشتر بود اما یا موفق نمی شد یا با رای کم بالا می آمد. مشکلات هم از آن جایی ناشی شد که او جایگاه بهتری می خواست.

نظر من درباره کامبخش کاملا مثبت است. او از مبارزان اصولی جنبش کمونیستی ایران بود. درباره اظهارات اخیر آقای خامه ای، تنها یکبار ایشان نظری منصفانه و بدون حب و بغض درباره حزب توده ایران بیان داشت و آن هم مطلبی بود که در گفتگو با هفته نامه شهروند گفته بود و گرنه کمتر سراغ داریم که ایشان چیزی بگوید و ناسزایی به حزب نثار نکند.

در جریان بازداشت ۵۳ نفر کامبخش به لو دادن ارانی متهم شد. اما بررسی اسناد و دلایل حوادث آن جریان ثابت کرد که کامبخش بسیار هوشمندانه توانست پرونده ۵۳ نفر را به جای اتهام جاسوسی که حکمش اعدام بود به یک جریان روشنفکری- مطالعاتی تبدیل کند.

کامبخش در نشست سه روزه هیات موسس حزب توده که از ۷ تا ۱۰ مهرماه ۱۳۲۰ برگزار شد، حضور نداشت. در آن نشست از کمینترن برای اردشیر آوانسیان پیام آمد که اتهام مطرح شده برای کامبخش درست نیست و او به واقع هوشیاری به خرج داده است. کامبخش از همان ابتدای فعالیت حزب کمونیست ایران به عضویت آن درآمد، افزون بر گروه روشنفکرانی که به ابتکار دکتر ارانی به فعالیت فرهنگی- اجتماعی مشغول بودند، همراه با ارانی و اسکندری در جریان تجدید سازمان حزب کمونیست ایران در ۱۳۱۳ نقش ارزنده‌ای داشت و پس از دستگیری گروه معروف به ۵۳ نفر توانست با هوشیاری کامل شاخه کمونیستی آن، از جمله افسران عضو حزب (سرهنگ سیامک) را از خطر دستگیری برهاند.

ما پرورش‌یافتگان حزب توده ایران علاقه عمیقی به اتحاد شوروی داشتیم. باور داشتیم که شوروی یگانه سنگر جدی علیه امپریالیسم جهانی است. اینکه رابطه بزرگ و کوچکی وجود داشت کاملاً بدیهی بود. نه تنها کامبخش که تمامی اعضا و رهبران حزب توده ایران در دادگاه‌های پیش و پس از انقلاب اتهام جاسوسی را به دلیل مارکسیست بودن و علاقه به بزرگترین حزب کمونیستی در پرونده داشتند.

خلیل ملکی تنورسین انشعابی‌ها بود اما جلال یک نویسنده و شخصی فرهنگی بود. به همین دلیل با ملکی هم باقی‌نماند و از کار سیاسی پاپس کشید و به کانون نویسندگان رفت. زمانی به دوستی گفتم که جلال سیاست را با مارکسیست- لنینیست شدن آغاز کرد، بعد سوسیالیست شد و بعد هم عضو حزب زحمت‌کشان بقایی. بعد از آن هم عضو نیروی سوم خلیل ملکی شد. سپس به حج رفت و شد مدافع شیخ فضل‌الله نوری. سرانجام هم بعد از انقلاب بزرگراهی به نام جلال نامگذاری شد. اما به عنوان مثال حتی کوچه‌ای هم به نام مصدق باقی‌نمانده. خب! آن زمان چپ شدن و شعار دادن مد روز بود.

خلیل ملکی هم اهل مطالعه و فکر بود، او از چهره‌های استخوان‌دار ۵۳ نفر بود. خلیل در انتخابات کمیته مرکزی رای نیاورد. او اصلاً تحمل نداشت که احسان طبری به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شود و او رای نیاورد. خلیلی خیلی جاه‌طلب بود.

ملکی به تغییر در رهبری حزب و در راس قرار گرفتن خودش اعتقاد داشت. شرایط ایجادشده پس از شکست آذربایجان هم موقعیت خوبی برای او و همفکرانش در حزب ایجاد کرد.

بعد از حوادث آذربایجان، سیل انتقادات درونی جدی نسبت به موضع حزب در تایید و همراهی با جنبش آذربایجان مطرح شد. از جمله این انتقاد که چرا اصلاً حزب یک سازمان نظامی دارد و در ارتش نفوذ کرده است. به دنبال این بحث‌ها ملکی پیشنهاد انحلال سازمان نظامی را مطرح کرد. فضای عمومی آن زمان هم آنقدر ملتهب بود که پیشنهادش در هیات اجرایی تصویب شد. پذیرش این پیشنهاد، از نظر ذهنی در تصمیم‌گیری‌های بعدی ملکی کاملاً موثر بود. نارضایتی تا آنجا بود که خسرو روزبه پیغام داد که آنکت‌های ما- فرم‌های عضویت در حزب- را پس دهید. سرانجام هم آنکت‌ها را از آرشیو خارج کردند و تحویل روزبه دادند.

کیانوری به اصول حزب وفادار بود. او هم می‌تواند جاه‌طلب باشد اما پایبندی به اصول و کارکردن با ساختار جمع تفاوت زیادی دارد با اینکه اگر خواست من عملی نشد شروع به تخریب مجموعه کنم. اینگونه رفتار را ملکی در سراسر زندگی سیاسی‌اش پس از انشعاب از حزب توده در پیش گرفت و الگوی برخی روشنفکر نمایان شد و پاره‌ای از اصحاب مطبوعات هم به آن میدان دادند.

من نسبت به شرمینی نظر مثبتی ندارم. او داخل سازمان جوانان جناح‌بندی کرده بود و با یک عده همچون سیامک جلالی و پوریا سازمان را قبضه کرده بودند. شرمینی بیشتر آلت‌دست جناح محافظه‌کار رهبری حزب- دکتر یزدی و فریدون کشاورز- در مقابل کامبخش و کیانوری و قاسمی بود. با این همه شرمینی برای جوانان حزب یک الگو شده بود و در

قحطالرجال آن زمان حسابي گل کرده بود. اما تندرويهاي او، تظاهرهای بي جايي را در فروردین و آذر ۳۲ به سازمان جوانان تحميل کرد. درست در زماني که بقايي فضايي ملتهد براي پيشبرد اهداف خود نیاز داشت، شرميني جوانان را به خيابان کشاند.

تندرويهاي شرميني درست زماني صورت گرفت که چهره واقعي مخالفين مصدق يعني بقايي، کاشاني، مکي و حائريزاده رو شده بود و آنها پيوند خود را با جبهه ملي گسسته بودند و ارتباطاتشان با سفارت آمریکا و انگليس برملا شده بود. در اين زمان حزب توده به رغم انتقادات قبل از ۳۰ تير، وفادارترين نيروي حامي مصدق بود. بعد از ۳۰ تير بود که حزب به بازبيني مواضعاش درباره جبهه ملي پرداخته بود و گرايشات آمريکايي آنها را نمي پذيرفت.

حزب هم زيادهروي داشت. مثلا ديد مثبتي که دکتر سنجابي نسبت به آمریکا داشت، دليل اين نبود که او عامل آمريکاست. اين نوع نگرش مضر بود. اما به هرحال حزب مواضعاش را تصحيح کرد و بعد هم توطئههاي عليه مصدق را افشا کرد. بعد از حادثه ۳۰ تير هم هرچقدر حزب اصرار مي کرد که قاتلين افشارطوس را محاکمه کنيد، با توجه به اينکه دلایل دست داشتن بقايي در اين قضيه هم موجود بود- از طريق خطيبي و خواهر خطيبي- اين اصرارها به سرانجامي نرسيد.

خبرنگار: در منزل خویش نشسته و خاطرات آن روزها را در ذهن مي گذرانيد، گويي هنوز به حزب توده تعلق دارد، حتي وقتي به رسم ميزبان ايستاده بود و به خداحافظي ما پاسخ مي گفت، مي شد از گوشه نگاهش رفت و آمد خاطرات روزهاي دور را مشاهده کرد. شايد وقتي ما در خيابان راه خود مي رفتيم، محمدعلي عمويي هنوز روي همان مبل نشسته و به گذشته فکر مي کرد.

راه توده ۱۵۳ ۲۲,۱۰,۲۰۰۷